

برای پرکشیدن زود بود

شاعر و نویسنده
دکتر محمد عسکری

زود بود . برای پرکشیدن زود بود . هجده سالگی تان اگر ادامه می داشت حالا جهان ما سادات بیشتری داشت . خورشید سال های بیشتری بر حریر چادر تان می تابید و خوشبخت تر بود و خیزی پیراهن علی را که دستان شما شسته بود نسیم آهسته تر خشک می کرد که بیشتر آن گریبان را نفس بکشد . هجده سالگی تان اگر ادامه داشت . محستان پیش چشم های حسن و حسین وزینب می بالید و به راه می افتاد . جبرئیل برایش لالایی می خواند و دست در دست دو برادرش تا مسجد می رفت و به علی اقتدا می کرد . هجده سالگی تان اگر ادامه داشت به جای پیراهن کهنه برای حسین شاید برای سه پسرخت دامادی می دوختید و بهشت به جهان ما غبطه می خورد .

اما نشد . انگار دیر هم شده بود . از قدیم گفته اند بچه ها از پدر و مادر یاد می گیرند و شما اولین معصومی بودید که شهید شد . شما قبل از شهید شدن مادر شهید شدید و بعد از شهادت تان همسر شهید شدید و بعد هم فرزندان تان یکی پس از دیگری با جا پای شما گذشتند و بعد پرواز پشت پرواز . بابت همین هجده سال هم ممنونیم که یا بر زمین برفت ما گذاشتید و لطف کردید آمدید تا در خنکای چادر شما حس شیرین مادر داشتن را بچشیم . ما هزار و چهارصد سال این طرف تراز آن روز هنوز داغ داریم . ما هنوز داغ داریم و این را

محسن . به گوش همه نوزادهای جهان خوانده است که وقتی به دنیا آمدید روضه من را داد برزید . همین است که همه بچه ها اولین کلمه ای که می خوانند روضه است . درگوشی باید باشد و چشمی محرم باید باشد که بشنود و ببیند و بسوزد . هجده سالگی تان اما هر قدر کوتاه بود هزار بار برش عمیق بود و با برکت . هجده سالگی تان را پشت در نذر شوهر تان نکردید که علی امام زمان شما بود و وقت سفر هم گفتی سلام شما را برساند . سلام شما رسید که ما این گونه مرغ نیم جانیم در عزای شما . مادر جان . ما نمی دانیم از عمرمان چقدر مانده . اما می دانیم که هر روز مرگ به ما

نزدیک ترمی شود . می دانیم که روزی می رسد که خاکمان می کنند و ما مییم و دوست داشت شما . همین امشب به شما قول می دهیم جز برای شما و به خوشایند شما کاری نکنیم و قدمی برنداریم . ما قول می دهیم که چراغ معطر روضه های خانگی ات را تعطیل نکنیم که چشمه جوشان برکت و رحمت است . ما قول می دهیم دعای عهد پسر تان زمزمه صبح های باقی مانده عمرمان باشد .

ما با تو پیمان می بندیم به قدر وسعمان دوستدارانت را به لقمه ای از رزقی که خودتان مقررمان کرده اید مهمان کنیم که سفره داری

رسم فرزندان توست . مادر جان

این صدقه های ناچیز و اندک ما را به نیت سلامتی پسر ت مهدی^(ع) زیاد ببین و شریک کردن شما در زیارت دخترتان فاطمه معصومه^(س) در قم و پسر تان علی ابن موسی^(ع) در مشهد را برکت و فراوانی ببخش .

امین ا... علی همسر شما و امام ماست . ما پیمان می بندیم هر چه در راه خدا گفتیم و خواندیم و دیدیم و رفتیم و انجام دادیم را نزدان امین خدا به امانت بگذاریم و چشمداشتی هم نداشته باشیم . به توقول می دهیم که از این به بعد هر چه خوبی و نیکی و رفتار خوشایند شماست را به نیت شما انجام دهیم و در نفس هایمان به یادتان باشیم . ما بچه های سر به راهی برای تو شاید نباشیم ولی تو اوج فرزند دوستی و فرزند پروری هستی . ما را از هر چه که باعث دوری مان از خودت و بچه هایت هست . دور کن . ما را با دوستان فرزندان ت رفیق کن و بر بغضمان با دشمنانت بیفزای .

مادر جان ، اوضاع جهان وخیم است . ما آدم معمولی ها حرف مادرمان برایمان حجت است و کسی به جان مادرمان قسمان بدهد روی حرفش نه نمی آوریم . شما به پسر تان بگویید ما هم دعا می کنیم و قسمش می دهیم که زود تر بیاید . ما خیلی گناه داریم . ما یتیمان آل محمدیم^(س) . اوضاع جهان خوش نیست . اللهم عجل لولیک الفرج .

*به لهجه مردم کویریم . به سبزه روئیده بر دوطرف جوی آب می گویند .

اول شخص

مسافر سینما رکس در تماشاخانه پایتخت «پیاده» شد

درباره داریوش فرهنگ، بازیگر، نویسنده و کارگردان سینما و تلویزیون و تئاتر که امروز ۷۵ ساله شد

سینما رکس آبادان تا خانه آقای فرهنگ و خانواده اش آن اندازه فاصله داشت که از روی پشت بام می شد . پرده سینمایی سالن تابستانه اش را دید . تصاویر مهیج و اشیای از فیلم . به تنهایی برای اشتیاق بی پایان داریوش . پسر خانواده فرهنگ کافی بود تا بارها به تماشای فیلم هایی بنشیند که تنها هاله ای نگ از قصه ای صامت بود . او که اول بار ، بلیت سینمایش را در قبال رو خوانی از میان نویسی فیلم ها برای تماشاچیان بی سواد به دست آورده بود ، رفته رفته دلش می خواست بارها و بارها در سالن تاریک سینما بنشیند و از اعجاز دنیای تصویر لذت ببرد . پس برای تأمین هزینه بلیت سینما ، هر آنچه را از فیلم ها به یاد داشت ، در قالب یک نمایش میدانی برای هم مدرسه ای هایش اجرا می کرد و با پول بلیت فروشی توی مدرسه ، به سینما می رفت . روزی هم که دوستش دوان دوان به سوی او آمد تا خبر درگذشت پدرش را در هشت سالگی به او بدهد ، باز هم در دنیای تاریک سینما رکس نشسته بود ، فلفلو ، فلفلو! بپا که بابات مرد . داریوش پر جنب و جوش خانواده فرهنگ که در میان دوست و آشنا به فلفلو مشهور بود ، اشک های خود را در میان انبوه تماشاچیان ، از صورتش پاک کرد و پس از درگذشت پدر ، همراه با مادر و خواهر و برادرهایش به کرمان ، (روستای چوبار) هجرت کرد . کرمان . که روزگاری زادگاه مادرش بود . حالا خاطره ساز سال های نوجوانی او می شد . جایی که معلم ادبیات مدرسه اش ، استعداد نهفته او را کشف

آزاده چشمه سرتکی
نویسنده

کرد . آن هم زمانی که داشت زیر لب آتونس فیلم های سینمایی را با خود تکرار می کرد . پس از آن بود که گزارش مسابقات ورزشی مدرسه نیز بر عهده او قرار گرفت . اما این ، آن رؤیای دیرین داریوش در عالم هنر نبود . تنها فضای عرضه استعداد بازیگری او ، گروه تئاتر مدرسه اش بود . سمت و سوی زندگی او زمانی به دنیای هنر کشیده شد که خواهر بزرگ ترش دوان دوان ، بریده روزنامه ای را به دست او داد که رویش نوشته بود :

«دانشکده هنرهای زیبای تهران ، هنرجوی می پذیرد»

سال ۱۳۴۵ بود . خواهر داریوش که آن ایام از گویندگان سابق خبر کرمان بود و در شغل پرستاری خدمت می کرد ، هزینه های سفر به تهران و زندگی دانشجویی برادرش را عهده دار شد . پس با حمایت خواهر دل سوز و مهربانش ، کرمان را به مقصد تهران ترک کرد . این آغاز تحقق رؤیاهای کودکی او و اقامت همیشگی اش در پایتخت بود . در همان ماه های ابتدای دانشجویی



«افسانه سلطان و شبان»

در ادامه به شکل یک کمدی تاریخی- افسانه ای به قلم داریوش فرهنگ و مهدی هاشمی نوشته و در سال ۱۳۶۳ از شبکه یک سیما پخش شد . این سریال ، درباره پادشاهی خوش گذران و کارگزارانی جاه طلب و مکار بود که تخت پادشاهی را دستخوش اتفاقاتی

گوناگون می کردند . محمد مطیع ، بازیگر فقید مشهدی ، در این اثر تلویزیونی در نقش وزیر اعظم بازی می کرد . مهدی هاشمی ، گلاب آدینه ، محمد علی کشاورز و احمد آقالو از جمله هنرمندانی بودند که در این اثر به ایفای نقش پرداختند .

مجموعه تلویزیونی «سلطان و شبان» ، نخستین تجربه کارگردانی در تلویزیون برای داریوش فرهنگ بود که در اوایل دهه ۶۰ و روزگار پرتلاطم جنگ ساخته شد . ایده این اثر که در ابتدا از یک روایت پنج خطی در میان صفحات یک کتاب تاریخی گرفته شده بود ،



عکس روز

جایی برای سبز ماندن

خیلی وقت ها حال گل هایمان خوب نیست ، رنگ برگ هایشان سبز نیست و جانشان پژمرده است . انگار با آب و نور و خاک هم در دشان درمان نمی شود . درست مثل خودمان که حال دلمان گاهی بد می شود و هیچ دارو و قرص و شربت راه حل خوب شدنمان نیست . دلمان می خواهد با کسی حرف بزنیم و او به ما راهکار و مشاوره بدهد . آن وقت پیش تراپیست می رویم و روان درمانگر . حالا در بولوار اندیشه مشهد و در پارک «نیلوفر آبی» هم مرکز مشاوره و امداد ویژه گل و گیاه راه اندازی شده است . جایی که متخصصان و کارشناسان گل و گیاه نمی گذارند گل های پژمرده و رنجور بمیرند و راهکار خوب ماندن حال و احوالشان را بلدند .

این مرکز مشاوره و امداد گل و گیاه دیروز با حضور محمدرضا قلندر شریف ، شهردار مشهد ، حسن موحدیان ، رئیس شورای اسلامی شهر و تعدادی از مسئولان شهری به بهره برداری رسید .

عکس : میلاد سمگانی / شهرآر



SHAHRRARANEWS.IR

۲شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی

سید سجاد طلوع هاشمی

مدیر مسئول: ۱۴۰۲

شماره ۴۰۹۴

شماره پیماک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

به اطلاع مخاطبان محترم روزنامه شهرآر می‌رساند،

به زودی شماره‌های تماس با این مؤسسه اعلام خواهد شد.

دمای هوای مشهد

۴۰٪

۲۱°

۸°

۱۷°

۱۷°

۱۳°

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۰۳

غروب آفتاب ۱۶:۱۷

اذان مغرب ۱۶:۳۷

نیمه شب شرعی ۲۲:۳۴

اذان صبح فردا ۰۴:۵۲

طلوع آفتاب فردا ۰۶:۲۱

هنر روز



تابلوی غربت حضرت زهرا(س)- اثر علی بحرینی- رنگ و روغن روی بوم- سال خلق اثر ۱۳۹۵

چکامه

بمیرم آن همه احساس بی تعلق را

توان واژه کجا و مدیخ گفتن او؟..... قلم قناری گنگی است در سرودن او
کشاندنش به صحارّی شعر ممکن نیست کمیت معجزه لنگ است پیش توسن او
چه دختری، که پدر پشت بوسه ها می دید کلید کلشن فردوس را به گردن او
چه همسری، که برای علی به حظ حضور طلوع باور معراج داشت دیدن او
چه مادری، که به تفسیر درس عاشورا..... حریم مدرسه کربلاست دامن او
بمیرم آن همه احساس بی تعلق را که بار پیرهنی را نمی کشد تن او
دمی که فاطمه تسبیح گریه بردارد پیمای می چکد از چلچراغ شیون او
از آن ز دیده ما در حجاب خواهد ماند که چشم را نزد آفتاب مدفون او

غلامرضا شکوهی

کوشش

«یا فاطمه بنت نبی»

ماندگار شعر و ادب پارسی است .
زنده یاد عبداللّهی تعلق خاطر ویژه ای
نسبت به این قطعه داشت و در عموم
اجراهای زنده اش آن را بازخوانی می‌کرد .

